

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

صور مسئله در بحث تعیین یا تخییری بودن واجب؛

بحث در صور دوران بین تعیین و تخییر است، صورت اولی را بررسی کردیم و نتیجه در نظر ما همان تعیین شد.

صورت دوم

صورت دوم که مرحوم نائینی در جلد سوم فوائد الاصول صفحه 430 بحث کردند و مرحوم آقای خوئی قدس سره در مصباح الاصول در دنباله صورت اولی ذکر کردند، این است که اگر نسبت به وجوب يك فعل علم داشته باشیم، این يك. و بدانیم که انجام فعل دیگر مسقط واجب اول است، لكن شك داریم که آیا این دو فعل به عنوان واجب تخییری اند؟ به این معنا که آیا آن فعل دوم که مسقط فعل اول است علاوه بر مسقطیت عدل برای واجب اول هم هست که اگر عدل باشد عنوان واجب تخییری را پیدا می کند، یا اینکه نه! آن فعل دوم عدل نیست، فقط عنوان مسقطیت را دارد. مثالی که زده شده این است که ما می دانیم قرائت در نماز واجب است، این يك. دو: می دانیم اگر يك نمازی را اقتدا کردیم «في الإقتداء تسقط القراءة» یعنی اقتدا و نماز جماعت مسقط قرائت است. پس می دانیم قرائت واجب است و می دانیم که اقتدا مسقط قرائت است، اما نمی دانیم آیا این اقتدا که مسقط است عدل برای قرائت است یا عدل برای قرائت نیست.

در آن صورت اولی که دیروز بحث کردیم اصلاً شك داشتیم که آیا فعل دیگر مسقط از فعل اول هست یا نه؟ اما در این صورت دوم یقین داریم فعل دیگر مسقط از این فعل اول هست، اگر کسی اقتدا کرد، اقتدا مسقط قرائت است اما نمی دانیم، عدل قرائت هست یا خیر؟ که اگر عدل باشد نسبت بین قرائت و ائتمام می شود وجوب تخییری، اما اگر عدل نباشد، ثمره بحث «عند تعذر عن القراءة» ظاهر می شود، یعنی اگر کسی متعذر از قرائت باشد، و گفتیم ائتمام عدل للقراءة علی نحو الوجوب التخییری، قاعده این است که در هر واجب تخییری اگر یکی از اطراف متعذر شد طرف دیگر معین می شود، در هر واجب تخییری اگر یکی از اطراف متعذر شد، طرف دیگر متعین است، اگر گفتیم اقتدا عدل للقراءة بنحو الواجب التخییری، به این معناست که اگر قرائت متعذر شد، یعنی اگر کسی قرائت نمازش غلط است و بلد نیست بخواند یا غلط می خواند، الآن به حج رفته و می خواهد نماز طواف بخواند ولی قرائتش غلط است! روی این بیان اقتدا واجب می شود، آنجا در مناسک دیدید بعضی ها اقتدا را واجب می دانند و بعضی احتیاط می کنند و بعضی می گویند اصلاً لزومی ندارد و یکی از ریشه های بحثش اینجاست؛

و اگر گفتیم ائتمام عدل مسقط است، اگر کسی نماز جماعت خواند قرائت از او ساقط می شود، اما ائتمام عدل واجب نیست، اگر عدل نشد اقتداء برای کسی که متعذر از قرائت است، واجب نخواهد بود.

اینجا دوران بین تعیین و تخییر به این است که آیا قرائت به نحو تعیینیت واجب است؟ بگوئیم القراءة واجبةً تعییناً لكن اگر کسی اقتدا هم کرد اقتدا مسقط است، ولی قرائت وجوب تعیینی دارد کما اینکه قبلاً هم عرض کردیم ممکن است يك شیئی واجب باشد

ولي يك عمل غير واجب مسقط او باشد، اقتدا که مستحب است و واجب نیست مسقط براي قرائت است، يا اینکه اين قرائت وجوب تخييري دارد، واجبه تخييراً، يك عدل آن خود قرائت است و عدل دوم ائتمام و اقتدا است. پس اين هم يکي از صور دوران بين تعيين و تخيير است که ما مي دانيم يك فعلي واجب است و دوم مي دانيم يك فعل ديگري مسقط از اين واجب است، اين دو تا براي ما معلوم است، اما نمي دانيم آيا اين دو مي که مسقط است به عنوان الواجب التخييري و عدل واجب تخييري است يا به عنوان عدل واجب تخييري نیست؟

نظر مرحوم نائيني

مرحوم محقق نائيني اعلي الله مقامه الشريف در همان جلد سوم فوائد صفحه 430 قائل به تعييني بودن است و در اين صورت هم تخييري بودن را انکار کردند، ايشان به يك روايت مرسل استدلال کرده، در اين روايت وارد شده که آمدند خدمت رسول خدا 6 اعتراض کردند که بلال وقتي مي خواهد بگويد «اشهد» مي گويد «اسهد» شين را سين تلفظ مي کند! پيامبر فرمود سين بلال عند الله شين است، نائيني استدلال کرده و دو بيان براي استدلال وجود دارد؛ بيان اول اين است که اگر واقعاً کسي متعذر از قرائت باشد بلال هم در اذان مي خواهد بگويد اشهد و هم در نماز اگر فرض کنيد قرآني بخواند در سوره ي نماز بخواند بعد از فاتحة الكتاب يا قسمت هاي ديگر کتاب!

اگر واقعاً قرائت به نحو واجب تخييري باشد پيامبر بايد مي فرمود که بلال بايد در نمازش اقتدا کند! اما صحبتي از وجوب اقتدا نرموده است. در نتيجه معلوم مي شود که قرائت يك وجوب تعييني دارد. اين بيان اول که لو كان الائتمام عدلاً للقراءة لوجب عليه الائتمام، بايد پيامبر مي فرمود که اقتدا بر او واجب است، اين بيان اول.

بيان دوم اين است که بگوئيم، مي خواهيم از اين روايت يك ملاك كلي به دست بياوريم و اين ملاك كلي اين است: در جايي که کسي قدرت بر تلفظ صحيح ندارد، شارع به تلفظ غلط اکتفا مي کند، اصلاً از همين روايت يك ضابطه اي را استفاده مي کنيم که شارع تلفظ صحيح را نسبت به کسي شرط مي داند که قدرت بر آن داشته باشد، اما اگر کسي قدرت بر تلفظ صحيح ندارد، شارع تلفظ غلط را کافي از تلفظ صحيح مي داند.

در نتيجه بالأخره اقتدا واجب نیست، در بيان اول گفتيم اگر اقتدا واجب بود پيامبر بايد اين را مي فرمود، در بيان دوم مي گوئيم خود همين روايت که مي گويد سين بلال شين است، نه بلال خصوصيت دارد و نه حرف سين خصوصيت دارد، بلکه پيامبر مي خواهند بفرمايند اگر کسي قدرت بر تلفظ صحيح در نماز ندارد همان تلفظ غلطش در نزد خدا کافي از تلفظ صحيح است، اگر کسي قدرت دارد، چون در اینجا بلال ديگر قدرت بر تغيير اين کلمه را نداشته، اگر کسي قدرت دارد ولو بايد آن را ياد بگيرد بر او واجب است، اما اگر عاجز است و نمي تواند ياد بگيرد تلفظ غلط در اين فرض کفايت از تلفظ صحيح مي کند. پس طبق بيان دوم باز اقتدا واجب نیست.

اشکال مرحو خوئي به استدلال مرحوم نائيني

مرحوم آقاي خوئي مي فرمايند اولاً اين روايت ضعيفه من جهة الإرسال، روايت مرسله است. حالا ممکن است کسي در جواب بگويد که طبق اين روايت فقها فتوا دادند و چون مرحوم آقاي خوئي عمل فقها را جابر ضعف سند نمي دانند اين مسئله را متعرض نشدند، اگر فقها بر طبق اين روايت فتوا داده باشند آن وقت ديگر اين اشکال ايشان در اینجا وارد نیست.

اشکال دومي که دارند اين است که مي فرمايند جناب نائيني بحث ما در قرائت است، بحث در «ما يتحمّله الإمام عن المأموم» است و آن فاتحة الكتاب و قرائت است، ما اصلاً در قرائت لفظ شين نداريم و بحث در ما يتحمّله الإمام، امام جماعت از مأموم است و آن در مورد قرائت است و در قرائت ما اصلاً لفظ شين نداريم. يعني يك کسي بگويد حالا که بلال سين را شين مي گويد اقتدا بر او واجب است، اصلاً در قرائت لفظ شين نداريم، لذا ايشان فرموده «فأمر بلال دائراً بين ترك الصلاة رأساً» يا بلال بايد

نماز را ترك كند و يا اگر نماز مي‌خواند اكتفاي به سين كند در تشهّد كه در تشهّد هم فرقي بين فرادا و جماعت نيست چون مأموم هم بايد تشهّد را داشته باشد و معنای اين سخن پيامبر اين است كه حقّ ترك نماز را ندارد!

اين جواب دوم مرحوم آقاي خوئي و اين اشكال دوم ايشان هم به مرحوم نائيني وارد نيست، اولاً ما يتحمّل الامام عن المأموم فقط فاتحة الكتاب نيست بلكه سوره هم هست، حالا در آن سوره اگر خود بلال بخواند يك سوره‌اي كه لفظ شين دارد را بخواند نمي‌تواند بخواند! مرحوم نائيني نمي‌خواهد فقط در خصوص فاتحة الكتاب اين را بگويد بلكه در همان سوره هم بالأخره اين مسئله وجود دارد، لذا اين اشكال دوم ايشان وارد نيست.

در جواب سوم مرحوم آقاي خوئي مي‌فرمايند اين مثال يعني دوران بين القراءة و الإتمام را نمي‌توانيم از مصاديق دوران بين تعيين و تخير قرار بدهيم، براي اينكه اينطور نيست كه بگوئيم از اول امر آمده يا روي نماز فراداي مع القراءة يا روي نماز جماعت بدون القراءة، نه! از اول كه اينطور اصلاً تصوير نمي‌شود. در باب صلاة يك خطاب صلّ متوجه مكلف است، اين صلّ مصاديقي دارد كه يك مصداقش در خانه، يكي مسجد و يكي بازار و ...، اين يك. يك مصداقش نماز فرادا و يك مصداقش هم نماز جماعت است، تخير بين فرادا و جماعت يك تخير عقلي است، البته ادله مي‌گويد نماز جماعت افضل از فرادا است، اما تخير بين الأفراد تخير بين المصاديق، اين را شما از معالم خوانديد، معالم هم كه خوانديد اصول الفقه خوانديد، اصول الفقه هم كه خوانده باشيد رسائل را خوانديد، رسائل هم نخوانده باشيد بالأخره كفايه را خوانديد، تخير بين افراد صلاة تخير عقلي است! شارع يك صلّ را متوجه مكلف كرده حالا اين كدام يك از اين افراد را ايجاد كند مخير است.

لذا بحث ما در دوران بين تخير و تعيين در جايي است كه بخواهيم مسئله تخير شرعي را مطرح كنيم كه آيا شارع تعييناً اين را واجب كرده يا اينكه وجوب تخيري شرعي است. اما در اینجا مسئله مسئله تخير عقلي است، آن وقت در باب تخير عقلي اين روشن است اگر يك فردي برايش متعذر شد اين بايد صلاة را بياورد، صلاة فرادي اگر بخواند بياورد چون تلفظش غلط است، صحيحاً نمي‌تواند بياورد بايد يك فردي را بياورد كه احراز كند امتثال را انجام داده، لذا بنا بر قاعده بايد اقتدا كند، قاعده اين است كه اگر كسي فرادا را غلط مي‌آورد اما به جماعت كه برود نمازش صحيح مي‌شود، عقل مي‌گويد بايد امتثال را انجام بدهي و در اين فرض با فرادا، امتثال مشكوك التحق است، بايد برود جماعت انجام بدهد، اين از نظر قاعده.

منتهي خود مرحوم خوئي مي‌فرمايند ما نصوص فراواني داريم كه عند تعذر الصحيح، حالا اگر كتاب مصباح الاصول داريد اینجا غلط نوشته شده «عند تعذر الجميع» جميع با صحيح از جهت كتابت يك مقدار نزديك به هم است آن را اصلاح بفرماييد. در روايات زيادي داريم كه عند تعذر الصحيح اكتفا كند بما يحسنه من القراءة، آن مقداري كه از قرائت را قدرت و توان دارد همان مقدار را انجام بدهد، لذا ايشان مي‌فرمايد اگر ما باشيم و قاعده، قاعده مي‌گويد اینجا اصلاً تخير معنا ندارد و بايد اقتدا كند و اين مثال قرائت و اتمام از موارد دوران بين تخير و تعيين نيست، عقلاً مخير بين الأفراد است اگر هر فردي مصداق براي امتثال باشد، اما اگر يك فرد آن متعذر شد و صدق امتثال در آن نكرد، فرد ديگر تعيين نكرد، ما باشيم و قاعده در اين مثال اقتدا واجب است اما نصوص فراواني داريم كه بما يحسنه من القراءة انجام بدهد ولو قرائت غلط هم باشد، لذا حالا اينكه در حج مي‌گويند اقتدا واجب نيست حالا اگر اقتدا هم كرديد بهتر است، بحثش همين است كه در اینجا ذكر شد، اين هم صورت دوم.

اما بياني كه خود ما مي‌خواهيم عرض كنيم اين است كه استدلال مرحوم نائيني در ما نحن فيه درست نيست چون روايت سين بلال شين است در مورد اذان است، من نشد مراجعه كنم ولي آن مقدار كه در ذهن ما هست كار بلال اذان گويي بود و اين مربوط به اذان است، وقتي مربوط به اذان است ما نمي‌توانيم از آن به نماز تعدي كنيم، ممكن است در اذان اكتفا شود به همان نحوي كه بيان مي‌شود.

حالا اگر كسي بگويد ما از اين تعدي به واجب مي‌كنيم و تنقيح ملاك مي‌كنيم كه واجب كه شد هر سوره‌اي كه شين دارد را سين

بخواند، بخصوص سین و شین هم نه! هر کلمه‌ای را به نحو دیگری ادا می‌کند مانعی ندارد. ملاکی از آن به دست بیاوریم که کسی که قدرت بر تلفظ صحیح ندارد. البته گاهی اوقات مستمع هم اشتباه می‌شنود. يك وقتي يك جايي نماز جماعت می‌خواندم، يك مدّتي نشد بروم يك کسی از همین مدرّسین حوزه را فرستادم، فردا یکی از مأمومین آمد گفت ایشان قرائتش غلط است، گفتم کجای قرائتش غلط است؟ گفت «لام» را «ر» تلفظ می‌کند، شما تذکر بدهید که تصحیح بکند، گفتم تذکر می‌دهم! من هم به آن آقا چیزی نگفتم، فهمیدم که این اشتباه شنیده! کسی که مدرس است که لام را «ر» تلفظ نمی‌کند، چیزی به او نگفتم، فردا دو مرتبه او را دیدم و گفتم امروز صبح که به نماز آمده بود درست شد؟ گفت بله آقا درست شده بود، با اینکه من حرفی هم نزده بودم. در زمان خود ما هم هست، حالا علی‌ایّ حال این روایت مربوط به اذان است، واقعاً نمی‌شود از آن تعدّی و ملاک‌گیری کرد، این هم اشکالی است که بر مرحوم نائینی در اینجا وارد است.

صورت سوم

صورت سوم این است که ما می‌دانیم يك فعلی واجب است، احتمال اینکه يك فعل دیگری عدل برای این باشد را هم می‌دهیم، اما نمی‌دانیم آن فعل دیگر وجود دارد یا نه؟ نمی‌دانیم مسقط است یا مسقط نیست؟! در صورت اولی می‌گفتیم می‌دانیم دو فعل هر دو وجوب دارد، اما نمی‌دانستیم اینها به نحو تخییری است یا تعینی؟ این يك. و در صورت اولی نمی‌دانستیم فعل دوم مسقط اول است یا نیست؟ در صورت دوم گفتیم دو تا فعل یکی واجب و دیگری واجب نیست اما می‌دانیم مسقط اولی است و شك داریم عدل برای او هست یا نه؟ اما صورت سوم این است که يك فعلی را می‌دانیم واجب است، احتمال می‌دهیم وجود يك فعل دیگری را به عنوان العدل اما نه می‌دانیم واجب است و نه می‌دانیم مسقط است، نه وجوبش برای ما معلوم و محرز است و نه مسقط بودنش برای ما معلوم و محرز است. مثالش این است که اگر در يك كفاره‌ای می‌دانیم صیام شهرین به عنوان كفاره است، این برای ما روشن است! اما نمی‌دانیم اطعام عشرة مساکین عدل برای این هست یا نه؟ اگر کسی آمد به جای دو ماه روزه ده مسکین را طعام داد عدل هست یا عدل نیست؟ اینجا هم جماعتی از فقها گفتند اصل تعینیت است و اصالة الاشتغالی شدند و به چهار دلیل استدلال کردند که حالا باید این چهار دلیل را ذکر کنیم ببینیم کدام يك تمام است.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين